

خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق

بقلم: دکتر محمد مصدق

فصل دهم

مراجعتم از اروپا

از اینکه توانسته بودم ظرف سه روز وسایل حرکت خود را فراهم کنم و صبح چهارمین روز به لوزان وارد بشوم دکتر اعلم الدوله خوشوقت شده بود. گفت تمام حجت من از این جهت بود که در حرکت تعجیل کنید و در یک محل غریب بیش از این نمانید. من از قیمت یک بلیط صرفنظر می‌کردم و هرگز بدون شما حرکت نمی‌کردم تا بتوانید وسایل حرکت خود را فراهم کنید و بخانه مراجعت نمانید.

حالتم طوری بود که فواصل کوتاه عرض راه را هم نمیتوانستم با پای خود بروم. در سرحد روسیه چرخ خاک کشی آوردند و بدینوسیله مرا از ترن اطریش بترن روسیه رسانیدند. در پهلوی حمالی از کشتی مرا بدوش گرفت و محلی که میبایست با کالسکه حرکت کنم بزمین گذاشت.

خوشوقتم از این جهت بود که در عرض راه با دکتری بودم و پرستاری هم دلسوز داشتم که از حسن اتفاق حادثه ای روی نداد.

ورودم بپهران مصادف بود با روزهای گرم آخر خرداد. مادرم که از کسالت و مسافرتم اطلاع نداشت از دیدار ناگهانی من تعجب نمود و گفت چرا از حالت اطلاع ندادی و مرا بی خبر گذاشتی. گفتم استحضار شما غیر از نگرانی چه نتیجه داشت و بر فرض اطلاع بیش از این چه میتوانستید در حقم بکنید که خود کرده‌ام.

شب شد شام آوردند و بنا بدستور پرفسور هایم بیش از یک گیلاس و نیم آب با غذا صرف نکردم و از فرط تشنگی و عطش نتوانستم استراحت کنم و قریب بظهر که مادرم از من عیادت نمود نمیتوانستم خوب حرف بزنم که پرسید علت چیست؟ گفتم بنا بدستور طبیب میبایست بیش از یک گیلاس و نیم آب با غذا صرف نکنم که این دستور در عرض راه عملی نشد ولی از دیشب که آن را اجراء کرده‌ام دهانم آنقدر خشک شده است که خوب نمیتوانم صحبت کنم.

با ناهار بازیک گیللاس و نیم آب خوردم که طرف عصر زبانه بکلی بند آمده بود و نمیتوانستم حرف بزنم و هر قدر مادرم بخوردن آب اصرار مینمود امتناع میکردم تا کار بفحش رسید و بعد سؤال کرد هوای پاریس چطور بود؟ گفتم خوب مثل اول بهار طهران. حرفم را قطع نمود و گفت تو هنوز نفهمیده‌ای که در هوای گرم باید آب بیشتر مصرف نمود. سپس دستور داد طالبی آوردند که من دوتای از آنها را خوردم، زبانه بحرکت درآمد و شروع به صحبت کردم و از آن بی‌عده دستور را کنار گذاردم. مثل همه خوردم و زندگی کردم و در نتیجه‌ی استراحت و سازگاری آب و هوای روز بروز سالم‌تر شدم.

کسالت من هنوز رفع نشده بود و از خانه بجائی نمیرفتم که قرار شد در یک نقطه‌ی خوش آب و هوا استراحت کنم و چون دیگر احتیاج به پرستار نبود او را در خانه گذاشتم و با میرزا عبدالله خان میر پنج اقبال الممالک یکی از دوستان قدیم خود به «شاه‌پسند» قرب «سوهانک» رفتم و بعد از چند روز توقف از آنجا با فجه رفته استراحت میکردم تا یکی از روزها از من سؤال نمود شما که در پاریس خانماز خود داشتید آیا در فن آشپزی چیزی یاد گرفته‌اید؟ چه خوب بود از این کار بهره‌ای داشتید و من از معلومات شما استفاده میکردم.

با اینکه در این فن معلوماتی نداشتم اظهار بی‌اطلاعی ننمودم. او هم گفت غذائی را دستور دهید که من زیر نظر خودتان بکار مشغول شوم و شما را با حال کسالت خسته نکنم.

گفتم غذائی است که با شیر و تخم مرغ درست میکنند و در پاریس بآن «کرم رانورسه» گویند.

گفت از شیر و تخم مرغ چه غذائی بهتر. بفرمائید چه مقدار شیر و چند دانه تخم مرغ لازم است که بیاورند مشغول کار شوم.

این غذا را که یک روز پرستارم در پاریس جلوی تختخوابم درست کرده بود و دیدم از تناسب بین شیر و تخم مرغ چیزی بخاطر نسپرده بودم. این بود که مقداری شیر گفتم که زیاد بود و با تعداد تخم مرغ تناسب نداشت و او هم برای اینکه من از جای خود حرکت نکنم دستور داد اجاقی از سنگ پهلوی چادر درست کردند و مشغول کار شد.

نظر باینکه هیزم تر بود و خوب نمیسوخت و مقدار شیر هم متناسب با تعداد تخم مرغ نبود موقع ناهار غذا حاضر نشد که گفتم عصر دیگر را مجدداً بار میکنم و آن را شب مصرف مینمائیم که عصر باز مقداری هیزم آوردند که تر بود و بانی غلیان شروع بفت نمود و ناوقت شام باین کار مشغول بود که باز هم غذا حاضر نشده بود که من از او معذرت خواستم و قرار شد آن را روز بعد مصرف کنیم.

روز بعد باز اول وقت از همان رقم هیزم آورند، چند ساعت با نی غلیان فوت نمود و ظهر که سردیگ را برداشت شیر را بهمانطور دید که روز قبل در دیگ ریخته بود که این مرتبه از جای در رفت و گفت اگر تحصیلات شما در مالیه هم مثل معلوماتی باشد که در آشپزی بدست آورده اید بر این مملکت زار باید گریست که شما و امثالتان میخواهید آن را بهشت برین کنید. من از او معذرت خواستم و گفتم چنین تصور میکردم که بدون معلومات هم میتوان آشپزی نمود. اکنون دانستم برای هر کار که با منافع افراد تماس دارد معلومات لازم است. چنانچه غذائی خوب تهیه نشد مصرف کنندگان از نظر منافع شخصی اعتراض میکنند ولی اگر وزارتی خوب اداره نشد هیچ فردی از افراد از نظر مصالح اجتماعی اعتراض نخواهد نمود و تا مردم بامور اجتماعی علاقه پیدا نکنند و آن را از خود ندانند چنانچه بهترین تحصیلات را هم اشخاصی کرده باشند کوچکترین استفاده از آنها نخواهند نمود.

مصاحبم گفت من هم در کتابی خوانده‌ام که در ایران برای هر کار معلوماتی لازم است جز برای کارهای بزرگ دولتی و مخصوصاً صدراعظمی.

مصاحبت ما در حدود ۲۵ روز طول کشید و چون بیش از این نمیتوانست با من باشد از افجه بشهر رفت و من برای رفع تنهائی خانم و اطفالم را که آنوقت سه فرزند داشتم با پرستار بافجه خواستم و تا گرما از شدت نیفتاده بود در آنجا ماندم و بعد که حالم بهتر شد ب فکر اتمام تحصیل افتادم که مادرم راضی نمیشد. تا اینکه قرار شد از رفتن پاریس صرف نظر کنم، در شهر دیگری که هوایش سازگار باشد اقامت نمایم و خانواده را هم با خود ببرم که از فرط تنهائی تمام اوقاتم بتحصیل نگذرد.

مادرم نیز که چشمهایش آب آورده بود و نمیخواست در ایران عمل کند با ما حرکت نمود. اما راجع بپرستار چون در بعضی از خانواده‌های فرانسوی درس میداد و در اروپا هم جز یک برادر ناسازگار کسی را نداشت اقامت در طهران را بمسافرت ترجیح داد.

تاریخ انتشار در سایت سازمان سوسیالیستهای ایران - سوسیالیست های طرفدار راه مصدق
در اسفندماه ۱۳۹۰ - مارس ۲۰۱۲